

روزانه های دیروز

برچیده های محمد ایل بیگی از نشریات سالیان نه چندان دور



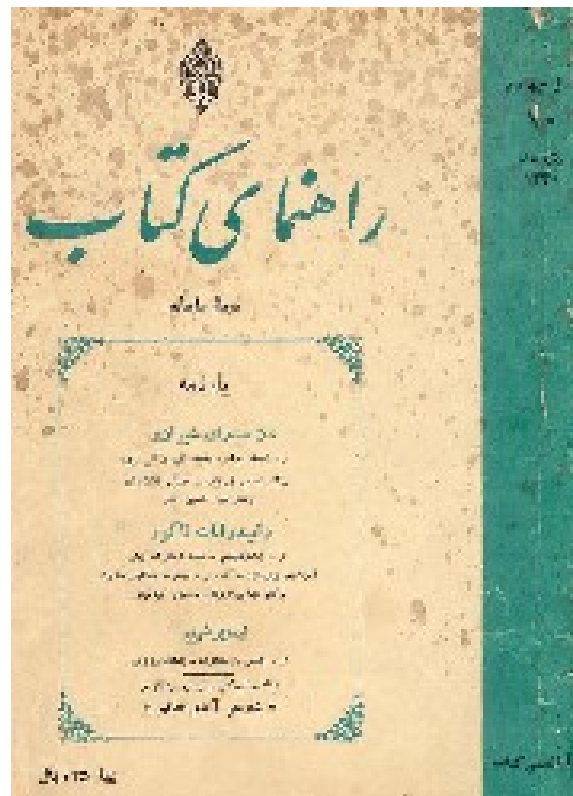
نیمه از نگاه جلیل دوستخواه و یدالله رویائی

همراه با دوشعر از او :

۱ - شهر صبح

۲ - مرغ غم

۹۰۳	فهرست	یادنامه
	-	
	ملاصدرا	
۹۰۴	-	سرگشتی و آثار ملاصدرا
۹۰۸	دکتر سید حسین شیخ	ملاصدرا در هندوستان
	انتقاد کتاب	
	کتابهایی که بدانید چهره‌های مال و تقیه خجسته قریح غده است	
۹۱۲	بنام چندان از نویسنده گان	یادنامه ملاصدرا
۹۱۷	سعدت‌نسی و آل‌شیرازیه	متن شعر
۹۲۲	احمد آرام	مشکلات فلسفی
۹۳۵	دکتر عباس زونان	و سائلا به اصل
	نیمه یوشیج	
۹۳۷	بهانه زرقانی	نیمه یوشیج
۹۳۸	جلیل دوستخواه	نیمه یوشیج کیست و حرفهای جسته
۹۴۴	-	شوقه آثار نیمه
	تاکتور	
۹۴۵	فرجه اسماعیل سعادت	زندگی دانگور تاکتور
۹۵۰	دکتر مهین مراد	مردی جهانی
۹۵۵	ملک انصاری، بهار	تاکتور و نماینده او
۹۶۲	فرجه ابراهیمزاده و دلرد - گ. ل. نیکو - محمود کیا نوری	هدیه تاکتور [شعر]
۹۶۵	-	شوقه آثار تاکتور
	نویزنامه هفتاد و نهم	
۹۶۸	دکتر میرزا علی برهان	فهرست آهوخام
	فهرستی کتابهای تازه	
	(۹۶۵ - ۹۶۳)	
	فصلنامه (۹۸۶ - ۹۸۴)	
	ایمانهای رویانندی - انتشار سراسری - جواد ذلالتوری - محمدعلی جمال زاده	
	انتخاب	
	(۹۹۰ - ۹۸۶)	



سومین سال درگذشت نیما یوشیج

یدالله رویانی

نیما یوشیج

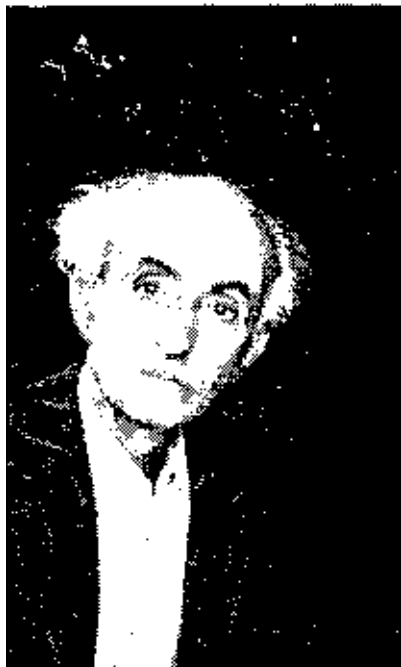
نام اصلی او علی اسفندیاری است. از پدری بنام ابراهیم و از مادری بنام طویلی متولد شد. تا سن دوازده سالگی در میان قبیله کوهستانی و شهبان و چادرشبان «نور و کجور» زندگی کرد و به خصوص آنان خو گرفت. خودش در گزارشی که به نخستین کنگره نویسندگان ایران می‌دهد می‌گوید:

«زندگی پدری من در بین شهبان و ایلخی بافان گذشت که به هوای چسراگاه به نقاط دور بیلاق وقت‌لاف می‌گذرد و شب بالای کوهها ساعات طولانی با هم به‌دور آتش جمع می‌شوند...»

خواندن و نوشتن را پیش آن‌خود ده یاد گرفت و پس از آنکه به تهران آمد تحصیلات ابتدائی‌اش را در مدرسه حاج حسن رشیدی و از آن پس در مدرسه سن‌آلویی ادامه داد و همان جا بود که زبان فرانسه را یاد گرفت و در همین جا تحت‌تأثیر دانشوی نظام وفا به سرودن شعر پرداخت.

پس از اینکه با به عرصه شعر نهاد و تصمیم گرفت تا فیودر و حدود آن را در هم بریزد و محوش کند، اولین بار نام خویش را تغییر داد: اسم نیما سرهاز کهن مازندران را برگزید و بخش زادگاه خود را به عنوان شهرت انتخاب کرد و «بیج» را که چون بای نسبت خاص اهالی آن سامان است بدان افزود و بدین ترتیب دو کلمه «نیما یوشیج» نام سراینده بزرگ معاصر که می‌شناسید بوجود آمد.

نیما یوشیج



- بعدها شعر نیما راه جدیدی در ادبیات فارسی باز کرد و موجب چنجال و ابراز آراء و عقاید بسیاری گشت چنجال از هنگام آغاز شد که قسمتی از منظومه «افسانه» تحت عنوان «بیرق‌ها و لنگه‌ها» در روزنامه «قرن بیستم» عشق چاپ شد و سپس شعرهای شب‌در روزنامه نوبهاره منتشر گردید. قسمتی از آثار نیما که تا کنون به چاپ رسیده از این‌قر است:
- ۱ - قصه رنگه بریده - اسفند ماه سال ۱۲۶۹
 - ۲ - افسانه - دی ماه سال ۱۳۰۱
 - ۳ - خانواده سرریز - دی ماه سال ۱۳۰۴
 - ۴ - دو نامه - سال ۱۳۲۹
 - ۵ - ارزش احساسات - سال ۱۳۳۵
 - ۶ - مدالی - سال ۱۳۳۶

۷ - افسانه و رباعیات نیما ۱۳۳۹

و بسیاری از قطعات شعری که در مجلات بطور پراکنده چاپ شده است. نیما شصت و چهار سال عمر کرد و در دی ماه ۱۳۳۸ در بازگشت از یوش مینلا بسرامخوردگی و ذات الریه شد و پس از سه روز بیماری درگذشت.

حلیل دوستخواه

نیمایوشیچ کیست و حرفش چیست؟

- « نیمایوشیچ کیست و حرفش چیست ؟ »

هنوز هم این پرسش بر لبان بسیاری از مردم روزگار مانعش بسته است وای بسا که توان پاسخ قانع کننده‌ای برای آن جست . با این همه من میگویم - به پاری آنچه اکنون میدانم و درمی‌انم و به عدد آن اندازه از آثار هنری و نوشته های ادبی این بزرگمرد که در دسترس فراردارد - سخنی بگویم، شاید در این خاموشی عمدی و قصدی که درباره « نیما » ی شاعر ایجاد کرده اند صدای من با همه نارسائیش - گوشهائی را بنوازد و دلپهای پاک و خالی از غرض را گرم بخارد و مانع از آن شود که بنگاره غبار فراموشی چهره تابناک این مغزور بزرگ عمر ما را فروروشاند .

»»»

شصت و شش سال پیش از این در یک خانواده روستائی در دهکده «دورافتاده» یوش (از روستاهای کوهستانی مازندران) از پدری به نام « ابراهیم » و مادری به نام «طوبی» فرزندی یا به جهان نهاد که نام او را « علی » گذاشتند در آن هنگام این ولادت آن قدر عادی بود که به تحقیق کسی جز همان چند خانوار این روستای « یوش » از آن باخبر نشد . اما گردش زمانه این روستازاده گه نام را برسان شاخه‌ای پراننداد پرورش داد و باور ساخت و دیری نیاید که میوه‌های این درخت برومند به گوشه و کنار ایران و جهان رسید و همراه نام او رادگاه ناشناخته و دورافتاده‌اش نیز بلند آوازه شد و بر سر زبانها افتاد .

« علی آصفندیاری » (که بعدها خود نام « نیمایوشیچ » را برگزید و به همین نام شهره شد) دوران کودکی و نوجوانی را کم و بیش مانند همه کودکان و نوجوانان گذراند و آنچه بعدها مایه درخشش نام وی گردید آتش بود نهان در گانوں وجودش که تا چند گاهی مجال تابش نمی‌یافت .

هنوز نوجوانی بیش نبود که در مدرسه شعری برای استادش « نظام وفا » سرود و استاد که به آتش «روزان» نرفته در آن پیکر لایع می برد در حاشیه شعرش نوشت :

« روح ادبی شعا قابل تعالی و تکامل است : من مدرسه را به داشتن چون شعا فرزندی نبریاک میگویم »^۱

بعدها به خوبی آشکار شد که آن استار تیزبین تاچه اندازه در شاگردش ژرف نگریسته و پایه استعداد او را تاچه پایه درست ارزیابی کرده است .

دغدگی فکری « نیما » در دورانی صورت گرفت که همه چیز در میهن ما دستخوش آشوب و دگرگونی گردیده بود و در زمینه هنر و ادبیات هم از « تحول ! » « انقلاب ادبی ! » فراوان سخن گفته میشد، اما حقیقت فنایا جز آن بود که بر زبان این و آن میگذشت . قرنهای خاموشی و خواب عمیق را همیشه با بانگ « نارسایی طبل تپخالی » « انقلاب ادبی ! » از میان برد .

مدعیان هنر و ادب بیان « اسباب کھف » سر از خواب گران چند سده برداشته بودند و میخواستند در دنیایی بیدار و پرخوش و خروش زیست کنند و چون دریافته بودند که سکههاشان کمته و مانده از عهد « دفا توس » است و کسی آنها را به چیزی بر نمیدارد آهسته و کتار خزیدند و رنگ دیرماندگی را از سکهها زدودند و آنها را به ظاهر روشنی و جلا بخشیدند و به نام « سکه نو ! » عرضه بازار زندگی کردند غافل از آن که صرافان تیزبین و هوشیار فروب رنگ و جلای سکه ها را نخواهند خورد و سکه « زمان » را خواهند خواست !

در چنین هنگامه های « تیماروشیج » با روحی آواسته و پیر طرارت از دل جنگلهای سر سبز هانزدندان قد بر افراشت و سازشمرش را به نوا درآورد و خاموشی رسوسه انگیز چندین سده را چنانکه شایسته بود شکست و رود بیخ بسته ادب ما را به جنب و جوش درآورد و به سوی دریای گسترده وبی گران رهنمون شد .

کوشهای با سکوت دمساز شده از آهنگ دل انگیز و پرخروش « نیما » آزرده شد و فریاد های ناخشنودی و کارشکنی و اجناس از هر طرف برخاست اشاید آن نغمه بر توان را در میان خود خاموش سازد، اما چنین نشد زیرا که « زمان » چنین نمیخواست و هر کس سر از فرمان « زمان » بربچد محکوم به واپس ماندن است !

« نیما » خود از این دوران چنین یاد می کند :

« نوبت آن رسید که يك نغمه ناشناس بوقر از این چنگ باز شود . باز شد . چند صفحه از « افسانه » را با مقدمه کوچکی تقریباً در همان زمان تصنیف در روزنامه ای که صاحب جوانش را به واسطه استعدادی که داشت با خودم هم عقیده کرده بودم^۲ انتشار دادم .

۱ - نیما ، زندگانی و آثار او : ص ۵

۲ - مقصود « نیما » روزنامه

« قرن بیستم » است که « میرزاده عشقی » مدیر آن بود .



جلیل دومستخواد

در آن زمان از تغییر طرز آدای احساسات عاشقانه به هیچ وجه صحبتی در بین نبود. ذهنهائی که با موسیقی محدود و يك تواخت شرقی عادت داشتند باظرافت کاربهای غیر طبیعی غزل قدیم مانوس بودند.

يك سر برای استنفاج آن قلمه از این دهنه بیرون نیامد!

«افسانه» با موسیقی آنها جور نشده بود. عیب گرفتند؛ رد شد.

ولی برای مصنف ابدأ تالونی نکرد زیرا می دانست اساس صنعتی به چائی گذارده شده است که در دسترس عموم واقع شده باشد. حتی خود او هم وقت مناسب لازم دارد تا يك دفعه دیگر به طرز خیالات و انشای «افسانه»

تزدیک شود. . . . ۱

«نیما»، «قصه رنگ پریده» را - که خود از آن به نام «از کارهای بچگی یاد میکند» در بیست و پنج سالگی و «افسانه» را - که شهرت و آوازه بلندی برای او به بار آورد - در بیست و هفت سالگی سرورد. مطالبه «همین در شهر» با وجود سادگی و محدودیتی که در شعر اولی هست کافیت که بازوری ضمیم و توانائی خیال گوینده نوجوان آنرا بخوبی نمایان سازد.

اما «افسانه» زیبایی و غازگی و عظمتش کافی نبود تا کاروان خفته را از خواب برانگیزد و دهیار فرازهای نورافشان و چشم اندازهای دل انگیز سازد. باز هم بختگی و تجربه در کار، باز هم گوشه گرفتن و از ایشهای زهر آکین این و آن نهر آسیدن و به کار خود دل بستن و کار کردن لازم بود و «نیما» پهلوان این میدان شد.

«نیما» خلوت گرفت و در کار عظیم خود غرق شد و یا تمن و وجود جوشید و کوشید و سلسله مقاله‌های «ارزش احساسات در زندگی هنرپیشگان» (که برخی آنرا «مانیفست» نیما مینامند) می‌تواند نمودار آگاهی ژرف او در این هنگام و ره آورد او از این سفر معنوی و هنری به شمار آید.

«نیما» خود در نامه‌ای که برای ناشر «ارزش احساسات» - که به چاپ مجدد آن در يك جلد مبادرت ورزیده - نوشته است با گشاده نظری خاصی می‌گوید:

«مقاله نه پر خوب است و نه پر بد. . . اگر پیچیدگی‌های در بعضی از جملات باشد و ناشی از عقاید بدون تفسیر مانند بعضی از اهل علم و اصطلاح تشخیص داده شود علتش معلوم است: مقاله آدمی مثل من هم برادر بعضی شعرهای من خواهد بود [که] گفته‌اند: المال یشبه صاحبه»

۱- نیما، زندگانی و آثار او: ص ۸۶ - ۸۵ - چاپ نخستین «ارزش احساسات» در سالهای ۱۹ - ۱۳۱۸ در ماهنامه «موسیقی» و چاپ دوم آن در ۱۳۳۵ در يك جلد جداگانه صورت گرفت. ۳ - «ارزش احساسات»: ص «و»

« نیما » در این نوشته پرارزش ابتدا به بحث دربارهٔ عقیده‌های فیلسوفان و منتقدان و هنرشناسان نامدار غرب می‌پردازد و نظریه‌های « کانت »، « هگل »، « فروید » و بسیاری دیگر را (هر یک از جهت هائی) رد میکند و در برابر آنها به افغانهٔ دلیل می‌پردازد می‌ورزد^۱.

سین به زمینه‌های انفعالی، بدرونی و اجتماعی یا بیرونی هنر عطف توجه می‌کند و در کوشش‌های آثار ادبی و هنری بزرگ‌کنندنیازدیرترین زمانها (هودا، « اوستا »، « ایلپاده ...) تا زمانهای اخیر (آثار : « شکسپیر »، « هرگو »، « واگنر »، « شوین » ...) به زمینه‌های گوناگون آنها می‌پردازد و در کنار یک بررسی عمیق و همه‌جانبه‌ای می‌کند و حاصل این همه را در یک جمله می‌ریزد :

« هنر پیشگان زبردست نباید همان درست و دقیق زمانهای معلوم تاریخی هستند...^۲ آنگاه به ادبیات ایران از آغاز اسلام به بعد روی می‌آورد و آنرا درجه بندی می‌کند (البته نه به صورت سبک بتدریجی کلی معمول که تا کنون کرده اند بلکه بر حسب دقت در زمینه‌های بدرونی روح هنرمندان و زمینه‌های بیرونی دوران آنها).

« نیما » شعر « حافظ » را « بزرگ احساسات انسانی » و خود او را از « ازجیب‌ترین شعرای روی زمین و اعجوبهٔ خلقت انسانی »^۳ می‌داند .

« نیما » برای اثر و نفوذ دیگر کویهای اجتماعی در آفرینش هنری اهمیت درجهٔ اول قائل است و یا فاعلیت می‌گوید :

« شخصیتی با اهمیت تر متولد شده از تحولات با اهمیت ترند .^۴ »

« نیما » به سین تکاملی هنر در سرزمین‌های دور و نزدیک توجه می‌کند و کوششهای هنرمندان هر دوره و هر سرزمین را برای پشت یازدن به قید و بندها و سبکهای پیوسیده و کهنه و روی کار آوردن شیوه‌های نو و اندیشه‌های تازه شرح می‌دهد و در مورد مبدعین خویش نیز کار همهٔ هنرمندان را از نظر می‌گذراند و ارزش نسبی آنها را (چه کم و چه بیش) در پیش بردن هنر و ادب ایران باز می‌نماید و حق همهٔ پیشگازان این راه را ادا می‌کند .

مقالهٔ « ارزش احساسات » برای شناخت جهان بینی « نیما » و آگاه شدن از من خورد او با دنیای هنر و هنرمندان بسیار لازم است .

« نیما » پس از انتشار « افسانه » - که اثری است کاملاً بدیع و نو آورده و

۱ - همان کتاب : ص ۳۸ . ۲ - همان کتاب : ص ۴۱ - ۴۰ -

۳ - همان کتاب : ص ۴۶

بسیاری دیگر از سرودهای ابتدائی خود - که اغلب برای طبع آزمایی و بسیار به شیوه پیشین متماثل است - رفته رفته راه اصلاح خود را باز یافت و به خلق آثاری که وجه مشخص هنر او به شمار می آید پرداخت. برخی از این دسته سرودهای او تا کنون نشر یافته است و از میان آنها میتوان آثار برجسته‌ای چون: « فوقولی قو... خروس میخوانده، « ففتوس... « مرغ آمین... « آی آدمها... « مهتاب... « وای بر من... « « فببق... و جز آنها را نام برد.

چیزی که میتوان و باید گفت این است که « نیما... همه وقت و همه جا موفق نیست و کارش تمام از آب در نمی آید و این امری نیست که خود بدان آگاه نباشد. او خود بر خلاف بسیاری که جرئت ندارند، با شهادت هر چه تماشاگر به انتقاد از خود می‌پردازد و میگوید:

« بسیاری از اشعار من بر طبق میل من وزن نکرده و مقبول نظر من نیستند. من این بنا را به تدریج کامل کرده‌ام. من از آن اشعار از نظر وزن عیب می‌گیرم. تمام اشعار من از نظر وزن آزمایشی بوده است. قطعاتی که خوشتر وزن گرفته به نظر من... « فوقولی قو... خروس میخواند... « آی آدمها... « وای بر من... « و « مرغ آمین... است. قطعه « مهتاب... نیز که مصرع اول آن اینست: « میسدرخشد بشتاب، می‌تراود مهتاب... وزن مناسب خود را گرفته است... «
بنابراین اگر کسی میخواهد در این باره مر « نیما... خرده بگیرد خوبست ابتدا به نظر انتقادی خود او در باره کارش توجه دقیق داشته باشد.

در مورد شناخت دقیق و همه جانبه کار « نیما... چنانکه همه طرفهای روشن و تاریک و کامل و ناقص کار وی نمودار گردد و نقطه ابهامی باز نماند اکنون نمی‌توانیم حرف بزنیم. زیرا متأسفانه میراث بزرگ ادبی او همچنان در گوشه‌ای - و شاید در گوشه‌هایی - مانده و در دسترس همگان قرار نکرده است و پرواضح است که با توجه به معدودی از آثار او نمی‌توان بیک ارزیابی کامل و سراسری دست زد و گرنه بسیاری از سائیمها و ضعفها در کنار سائیمها و تواناییها در هنر « نیما... دیده میشود که به جای خود شایسته بحثهای مفصل است. اما از آنچه اکنون میتوان جوییده و پژوهشده را به دایای « نیما... رهنمون گردد علاوه بر « ارزش احساسات... که نام بردیم - آثار پراکنده نشر یافته او و افسانه، که چاپ جدید آن سال گذشته نشر یافت - و « مافقی... که منظومه ای است شیوا و آراسته و جداگانه به چاپ رسیده است - و « نیما... زندگانی و آثار او... که برخی از آثار برجسته و پاره‌ای از کارهای ابتدائی او را در بر دارد - کم و بیش در دسترس است. علاوه بر اینها فامهائی که « نیما پوشیح... در سال ۱۳۲۵ به « دکتر شین پرنو»

۴ - نیما، زندگانی و آثار او: ص ۱۳.

نوشته (و همراه با جواب «پرتو» در کتابی به نام «در نامه» به چاپ رسیده است) منبع جالبی برای شناخت نظرهای هنری و شیوه کار اوست. «نیما» در این نامه طولانی و پر ارزش به طور پرباشان و پراکنده اصول کار خود را از آغاز تا انجام شرح میدهد. اکنون مجال آن را نداریم که در این جا به بحث در اطراف مندرجات این نامه بپردازیم، اما برای آن کس که در پی شناختن «نیما» و آگاه شدن از سیر ادبیات زنده معاصر است مطالعه دقیق این نامه را واجب میدانیم و توصیه میکنیم.

اثر «نیما» در شعران و گویندگان با استعداد پس از وی بسیار زیاد است و بی هیچ شکمی او آغازکننده راه درخشان و بزرگی است که هم اکنون رهروان توانایی دارد. «نیما» خود بدین رسالت و پیشاهنگی خویش واقف بوده و آگاهانه نوشته‌اش: «نمره‌ای که این مدت (مدت خاموشی و گوشه‌گیری او در سالهای پس از ۱۳۰۰) برای من داشت این بود که من روش کار خود را منظم‌تر پیدا کنم: روشی که در ادبیات زبان کشور من بوده و من بزحمت عمری در زیر بار خودم و کلمات و شیوه کار کلاسیک راه را صاف و آماده کرده و اکنون در پیش پای تسلی‌فازم نفس من اندازم.»^۱

بسیاری از گویندگان معاصر نیز به نوبه خود به بزرگی کار «نیما» گسردن گذاشته و او را ستوده‌اند. از آن جمله «ا. ا. بغداد» (احمد شاملو) درباره او نوشته‌است: «... نیما قید احمقانه تساوی طول مصراعها را از هم گسیخت و آرمونی و تأثیر فونتیک کلمات را برای شعر کافی دانست. ... اجبار فاقیه پردازان و «شیردین» زیر هم نوشتن و برای هر یک جمله‌ای ساختن، را از فهرست «هنرهای شاعرانه» قلم کشید. ... در شعر خود کلمات را با روح شعر و روح شعر را با وزن آن و وزن را با موزیک طبیعی و هنر دکلاماسیون تطبیق کرد و آن را پایه و اساس قرار داد.»^۲

«... ا. ا. سنبل» (موشنگ ابتهاج) یکی دیگر از شاعران روزگار ما نیز درباره «نیما» نوشته است:

«... شاعرانی که در آینده خواهند آمد همیشه از نیما با عزت و احترام نام خواهند برد و او را بحق سرسلسله تحول شعر روزگار ما خواهند دانست.»^۳

اما این سخنان بیجا و شایسته و بسیاری مانند آنها - که اگر فراهم آید خود کتابی میشود - کافی نیست و جبران کاری را که تاکنون باید شده باشد نتواند کرد. «نیماپوشیج» دو سال پیش از این در گذشت و مرگ او اگر هم در آن هنگام

۱ - نیما، زندگانی و آثار او: ص ۹ - ۲ - مقدمه «افسانه» چاپ علی - اکبر علمی (۱۳۲۹) به نقل «نیمازندگانی و آثار او»: ص ۱۳۶. ۳ - هفتاد نامه «کاروان» شماره ۳۴ سال ۱۳۳۴ به نقل «نیما» زندگانی و آثار او: ص ۱۳۶.

روی نمی داد خواه و ناخواه روزی صورت می گرفت و این امری بود عادی و طبیعی. اما آنچه مهم و در خور اعتنای فراوان است آثار گرانبهای « نیما » است .

« نیما پوشیچ » يك « بت » نیست که با چند سلام و درود و تعریف و تمطیم حقیق ادا شود . او آدمی مثل همه آدمها و آغاز کننده يك جنبش بزرگ ادبی و هنری است و مردم نیاز دارند که هر چه بهتر او را بشناسند .

« نیما » به قراری که خود سازه اشاره کرده است و دیگران هم تکرار کرده اند آثار فراوان چاپ نشده دارد و « هشی » و « نیستی » این آثار بسیار مهمتر از « وجود » خاکگی اوست .

پس از درگذشت « نیما » تنها دافسنه . که پیش از آن هم سه بار به چاپ رسیده بود - همراه با تعدادی رباعی که صرف نظر از شیوه اشعاب آنها بیشتر آنها به هیچ وجه نمانده ذوق و هنر « نیما » نیست به چاپ رسیده و کار انتشار دیگر سروده های « نیما » تا به امروز همچنان معطل مانده است .

این مسئله ای صرف نظر کردنی و از یاد بردنی نیست . کجینجا گرانبهای دست پرورده های طبع نابود این سخنبران اراده و پیشگام روزگار ما را پیش از این نمی توان و نباید در گوشه های دیر غیر فراموشی رها کرد .

سازگاری چشم به راه در این کتابك سروده های « نیما پوشیچ » است و نسل های آینده در این امر سخت تر داوری خواهند کرد .

« نیما پوشیچ » یعنی وجود « منوی » و « هنری او » هنوز در میان ماست . بیایید از مرگ و فراموشی او پیش گیری کنیم .

نمونه آثار خوب نیما

شهرن پوشیچ

فوقوالی قو ، خردس می خواند

از درون مهلت خلوت ده

از قشيب ره که چون رگ خشک

در بن مردگان رواند خون

می تند بر جدار سرد سحر

می تراود به هر سوی هامون :

بانوايش از او ، ره آمد پر ،

مژده می آورد بگوش آزاد

می نماید رهش به آبادان
کاروان را در این خراب آباد

نرم می آید
گرم می خواند
بال می کوبد
پیر می افشانند
گوشی بر زنگ کاروان صدایی
دل بر آوای نغمه او بسته است
فو قولی فو : بر این ره تاریک
کیست کو مانده ؟ کیست کو خسته است ؟

گرم شد از دم نواگر او
سردی آورد شب زمستانی
کرد اقدای رازهای مگو
روشن آرای صبح نورانی

با فن خاک بوسه می شکنند
صبح تازه ، صبح دیر سفر
ناری این نقشه از چکر بگشود
وز ره سوز جان ، کشید بند .

فو قولی فو . ز خطه پیدا
می گریزد سوی امان شب کور ،
چون پلیدی دروح^۱ کز در صبح
به نواهای ریز گردد دور

می ستابد مرد سوار
گرچه اش در سیاهی اسب رمید
عطسه صبح در دهانش بست
نقشه دلگشای روز سپید

۱ - دیوهای دروح : اصطلاح اوستایی

این زماش به چشم ،
 همچنانش که روز ،
 ده بر او روشن
 شادی آورده ست
 اسب می راند
 قوفلای قو : گشاده شد دل و هوش
 صبح آمد . خروس می خواند

همچو زندانی شب چون کور !
 مرغ از تنگی قفسی جسته است
 در بیابان و راه دور و دراز
 کیست گو مانده ؟ کیست گو خسته است ؟

۲ آبان ۱۳۲۵

هو شیخ ظیم

روی این دیوار غم ، چون دود رفته بر زبر ،
 دائماً بنشسته مرغی ، پهن کرده بال و پر ،
 که بسر می جنبد از بس فکر غم دارد بسر ،

پنجه هایش سوخته ،
 زبر خاکستر فرو ،
 خنده‌ها آموخته
 ایستاد غم بنیاد بر ،

هر کجا شاخی است مر جا مانده می برگ و نوا
 دارد این مرغ کدر بر رهگذار آن صدا ،
 در هوای تیره وقت سحر سنگین بجا

او ، نوای هر غمش برده از این دایا بد
 از دلی غمگین در این ویرانه میگیرد خبر .
 که امی جنباند از رنجی که دارد بال و پر .

هیچکس او را نمی بیند نمی داند که چیست
 بر سر دیوار این ویرانه جا ، فریاد کیست .
 و بجز او هم در این ره مرغ دیگر راست زیست

می کشد این هیکل غم از غمی هر لحظه آه
 می کند در تیرگی های نگاه من نگاه
 او مرا در این هوای تیره می جوید به راه

آه سوزان میکشم هر دم در این ویرانه من
 گوشه بگرفته ام ، در بند خود ، بی دانه من
 شمع چه ؟ پروانه چه ؟ هر شمع ، هر پروانه من !

من به بیجا بیج این لوس و سمج دیوارها
 بر سر خطی سیه چون شب اباده دست و پا
 دست و پائی میزنم چون نیمه جانان بی صدا !

بس بر این دیوار غم ، هر جاش بفشردم بهم
 می کشم تصویرهای زیر و بالای غم
 می کشد هر دم غم من تیر غم را میکشم

تا کسی ما را نبیند
 تیرگی های شبی را
 که بدلها می کشند
 می کنیم از رنگ خود وا

ز انتظار صبح با هم حرف هائی می زنیم
 باغباری زرد گونه بیله بر تن می تنیم
 من بدست ، او بانگ خود ، چیزهائی می کنیم -